



{ ۱۲۲ } ای فرزندان اسرائیل، به یاد آرید نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم، و اینکه من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم.

{ ۱۲۳ } و از روزی پروا گیرید که هیچ نفسی به جای نفس دیگر مورد پاداش واقع نمی‌شود و از وی همانندی پذیرفته نمی‌گردد و شفاعتی او را سود نمی‌بخشد و به یاریش کسی بر نمی‌خیزد.

{ ۱۲۴ } به یاد آر آن‌گاه که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی دچار آزمایش کرد؛ پس ابراهیم آن کلمات را به تمام و کمال رساند، خداوند گفت: من قرار دهنده‌ام تو را امام و پیشوا. ابراهیم گفت: از ذریه من هم؟ خداوند گفت: به پیمان من ستمکاران نایل نمی‌شوند.

{ ۱۲۵ } به یاد آر آن‌گاه که آن خانه را برای مردم بازگشتگاه و پناهگاه امن قرار دادیم. و از مقام ابراهیم نمازگاهی بگیری، و از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و بست نشینان و رکوع و سجده گزاران پاکیزه گردانید.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى

الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا

هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ

قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ

ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا

وَاتَّخَذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا

إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ

لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿١٢٥﴾

## شرح لغات

ابتلاء: گرفتاری، تکلیف دشوار؛ آزمایش.

کلمات، جمع «کلمه»: لفظ با معنی، جمله کامل و مؤثر. از «کلم»: جراحات و

زخم زدن.

اتمام: کاری را انجام دادن، به آخر رساندن، تکمیل کردن.

امام، (از «آم»): قصدکردن، به چیزی روی آوردن، پیشوا، مرد نمونه‌ای که از وی پیروی شود؛ ریسمانی که ساختمان با آن راست گردد.  
 ذریه: فرزندان بسیار و پراکنده با واسطه و بی واسطه (از «ذراء» یا «ذرو» یا «ذَرَّ»): خاک را پراکندن، دانه را افشاندن؛ سر برآوردن گیاه از زمین).

ینال از نیل: دریافت، دسترسی به چیزی.  
 البیت: از «باتّ فی المکان»: شب را در آن به روز آورد، خانه؛ محل آسایش شبانه؛ خانه مخصوص؛ دو مصراع از شعر؛ خاندان.  
 مثابه: بازگشتگاه؛ محلی که به آن روی آرند.  
 مقام: جای ایستادن؛ موقعیت مهم.  
 طائف: گردنده.  
 عاکف: ملازم مکان؛ بست نشین.  
 رُكَّع جمع «راکع» (ن.ک. به آیه ۴۳).  
 سُجود در اینجا جمع «ساجد» است (ن.ک. به آیه ۳۳).

«یا بَنی إِسْرَائِیلَ اذْکُرُوا...». سومین بار است که قرآن قوم یهود را در این سوره به عنوان «بنی اسرائیل» مخاطب قرار داده است نخست، تذکر به نعمت مخصوص و درخواست وفای به عهد بود؛ بار دوم اسرار برتری و پستی و آثار لغزش‌ها و غرورهای آنان، آن‌گاه هم اندیشی آن‌ها را با مسیحیان و هم صفی همه را در برابر اسلام بیان کرد. سوم این خطاب است که پس از تذکر به نعمت و به برتری آن‌ها و به اندیشه از روز واپسین، مطالب دیگر و سرفصل نوینی آغاز شده است. تا به یاد آرند که این نعمت و برتری از که و کی و به چه سبب به سوی آنان سرازیر شده است.

اولین داعی به حق و پدر بزرگ و نخستین مردی که آیین اهل کتاب و تبار یهود و



نسبت قریش به او می پیوندد، همان است که ریشه و خون و آیین همه آن‌ها که در برابر اسلام در یک صف درآمده‌اند به او می رسد. پیشوای بزرگ او بوده و دعوت به اسلام از او آغاز شده است.<sup>۱</sup>

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ». خداوند ابراهیم را به کلماتی مبتلا کرد. آیا دیدن نوشته‌ای یا شنیدن الفاظ و عباراتی او را گرفتار ساخت؟ این کلمات را چگونه به اتمام رساند، و با اتمام آن چگونه به مقام والای امامت رسید؟

با توجه به لغت «ابتلاء» و در نظر آوردن سرزمین و محیطی که ابراهیم در آن چشم گشوده است و اندیشه‌ها و گفتار و رفتار و احتجاج‌ها و مجاهده‌های ابراهیم، شاید معنای «ابتلاء» و حقیقت «کلمات» و «اتمام» آن را بتوان درک کرد: معنای مطابق «ابتلاء» گرفتاری است. چون گرفتاری آزمایشی در بردارد یا تکلیفی می آورد، به معنای اختیار و امتحان و تکلیف هم آمده است. از این جهت، بیشتر مفسرین «ابتلای ابراهیم» را به معنای امتحان و تکلیف گرفته‌اند. «مبتلا» کسی است که دچار و دست به گریبان با کشمکش‌های جواذب و عوامل مختلف باشد؛ مانند مبتلای به بیماری یا عشق... که جواذب مزاجی یا نفسانی او را به یک سو می کشد و جواذب دیگر یا محیط و موانع به سوی دیگر. پس، اگر جاذبی از خیر و شر، بیماری و صحت، یا وصل و انصراف، از جاذبه‌های دیگر رها یا منصرف سازد، [مبتلا] از بلا و ابتلا جسته و آسوده و مطمئن گشته است.

ابراهیم در محیطی چشم گشود که او هام شرک و ستاره پرستی سراسر آفاق آن را فرا گرفته بود. بناهای مجلل هیاکل بتان و ستارگان از هر سو سر به آسمان کشیده بود

۱. آیت الله طالقانی از آن جهت به شرح این آیه و آیه بعد از این: «وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ...» نبرداخته‌اند که مطلب هر دو آیه، در آیه ۴۷ همین سوره عیناً و آیه ۴۸ (با اندکی تفاوت) آمده و در آن جا مفصلاً شرح داده است.



و دانشمندان اخترشناس و غیب پرداز که بالباس های سفید و چهره های مهیب، پاسداری این معابد و هیاکل را داشتند، همه قلوب را مسخر خود ساخته بودند. مردم آن سرزمین به اوهامی گرفتار بودند که بادانش های مخصوص آن زمان درهم آمیخته و به توارث و تقلید و تعظیم در نفوس ریشه دوانده بود. همه طبقات در برابر بت هایی که صورت پیشوایان گذشته و نقش ربوبیت و تدبیر ستارگان را می نمایند، سر تعظیم فرود می آوردند و پیشانی نیایش بر خاک می ساییدند.<sup>۱</sup> در چه خاطری جز آنچه همه می اندیشیدند اندیشه ای راه می یافت؟ و چه چشم عقلی جز آنچه همه می دیدند می توانست ببیند؟ و چه نفسی می توانست از بند آن اوهام رهایی یابد و بطلان آن ها را دریابد؟ چه زبانی جرأت آن را داشت که کلمه مخالفی بگوید و چه اراده ای توانست در برابر آن ها پا برجا بماند؟

آیاتی از قرآن از هر جهت ابراهیم و ابتلائات او را کاملاً روشن می نمایند: از جمله آیات ۷۴ تا ۷۹ سوره «انعام» که حاصل مضمون آن ها این است: پس از آنکه کلمه حق در وجود او طلوع کرد، با پدرش (یا پدرخوانده اش) به محاجه برمی خیزد، و اوهام و شرک را طرد و محکوم می کند، قدرت ملکوت آسمان ها و زمین برایش نمودار می گردد تا به مرحله یقین می رسد. آن گاه از آن محیط شرک زا خود را بیرون می کشد، در خلوتگاه خود به بررسی طلوع و غروب و تابش اختران می اندیشد.

پس از نمایان شدن ملکوت و ظهور قدرت ربوبی، توحید ربوبیت را درمی یابد. آنچه روی مردم آن محیط و عموم مردم را از مبدأ آفرینش گردانده بود، شرک در «ربوبیت» و اتخاذ ارباب بود، نه شرک در مبدأ و صانع. ابراهیم با بررسی طلوع و غروب اختران و مسخر بودن آن مردم، غبار اندیشه آنان درباره روحانیت و تدبیر و ربوبیت اختران که از اوهام محیط برخاسته بود، از برابر چشمش زائل می شود.



آن گاه تجلی این حقیقت و گرداندن روی خود را به سوی آن اعلام کرد و خاطرش از اضطراب و ترس بیاسود و به امنیت گرایید. پس از آن، از تهدید به خشم خدایان ساخته شده و اربابان بی اثر دیگر نهراسید.

این آیات می‌نمایاند که چگونه «کلمه ربوبیت» ابراهیم را از محیط شرک تا مقام رؤیت ملکوت و توجیه «وجه» و آرامش خاطر پیش برد و او این کلمه را تکمیل کرد. و کلمه «رحمت» او را، برای رهایی خلق از بندهایی که بر عقولشان بسته و به بندگی غیر خدایشان درآورده بود، از آسایشگاه امن و آرامش او را برانگیخت تا با زبان دعوت و احتجاج به پاخاست و در میان آن گمراهان به راه افتاد.

آیات ۵۱ تا ۵۷ سوره «انبیاء»، ابراهیم را با رشد مخصوصش می‌نمایاند: در برابر پدرش و دیگران به پاخاسته و آنان را به سرزنش گرفته که چرا با زبونی و پستی در پای بتها معتکف شده‌اند. آن‌ها به روش پدران گذشته خود استناد می‌کنند. او گمراهی گذشتگان را اعلام می‌کند و آن‌ها نمی‌خواهند باور کنند. او با عقیده راسخ و تصمیم قاطع سخن می‌گوید و آن‌ها را به ربوبیت پروردگار و پدید آورنده آسمان‌ها و زمین همی دعوت و تصمیم خود را برای «کید» و درهم شکستن بت‌ها،<sup>۱</sup> بی پروا آشکار می‌کند.

از مجموع آیات و روایات، بت شکنی ابراهیم چنین تصویر می‌شود: گویا در شبی بوده که مردم به بتکده‌ها روی آورده بودند و گروه گروه پیرامون آن‌ها نیایش و پایکوبی داشتند تا توجّه خاطرشان را جلب کنند. هر طبقه‌ای نیاز خود را از رب‌التّوَع همان نیازمندی می‌طلبیدند. همین که همه به خانه‌های خود برگشتند و آسوده خاطر چشم بر بستند، ابراهیم با تبری که

۱. اشاره به آیه ۵۷ سوره انبیاست که می‌فرماید: «و تالله لا کیدن اصنامکم...»: و به خدا سوگند که حتماً و بدون شک بت‌های شما را «کید» می‌کنم. و مقصود از کید چاره‌سازی و تدبیری برای درهم شکستن بت‌هاست.



با خود داشت از کمین بیرون جست و جز بت بزرگ، همهٔ بتها را درهم شکست و برای اتمام حجت تبر را در برابر آن گذارده بود. مردم پس از [خبر یافتن از] شکسته شدن بت‌ها، برای یافتن و دستگیر کردن ابراهیم از یکدیگر نام و نشان او را می‌پرسیدند تا دستگیرش کردند و به محاکمهٔ عمومی کشانیدند. ابراهیم در بازپرسی گویا به بت بزرگ که نشانه و آلت جرم با آن بود یا دیگر بت‌های سرپا مانده اشاره می‌کند و می‌گوید: اگر این‌ها زبان و قدرت دفاع دارند، از خودشان بپرسید! ابراهیم گویا خود چنین محاکمهٔ عمومی را طالب بود تا چنانکه بت‌های منصوب در بتکده‌ها را درهم شکسته است، لانهٔ او هام بت تراش را نیز درهم بشکنند و تکانی به خرده‌ها بدهد. این سؤال و جواب خواه‌ناخواه افکار خفته‌ای را بیدار می‌کند و اشخاص مستعدی به خود می‌آیند و سرهایی فرود می‌آید و آثار بهت و شرم در قیافه‌هایی نمایان می‌شود. ابراهیم ضربهٔ محکم و صریح دیگری بر اندیشه‌های آنان وارد می‌آورد: این چه اندیشه‌ای است؟ چیزهایی را می‌پرستید که سود و زیانی نمی‌رسانند، از خود هم قدرت دفاع ندارند! پاسداران و متولیان بتان از قدرت منطق و گفتار بت شکن ابراهیم هراسناک می‌شوند. برای خاموش نگه داشتن افکار، احساسات عمومی را به عنوان برخاستن به یاری خدایان، برمی‌انگیزند تا ابراهیم را به مرگ با آتش محکوم می‌کنند و آتشی را به دست همه برای سوزاندن ابراهیم برمی‌افروزند و دستور می‌دهند تا او را به وسیلهٔ منجنیق و در برابر انبوه تماشاگران و مدافعان بت‌ها، در میان شعله‌های آتش بیندازند؛ خواست خداوند و روح حق پرستی ابراهیم آتش را برای او «برد» و «سلام» می‌گرداند و نقشهٔ آتش افروزی‌شان نقش بر آب می‌شود.

سورهٔ «مریم» از آیهٔ ۴۲، ابراهیم را آن چنان به راستی و پیامبری و تصدیق به حق می‌ستاید که در روی پدر خود می‌ایستد [و به او اعتراض کرده می‌گوید: ] چرا



مجسمه‌های نابینا و ناشنوا و بی اثر را می‌پرستد؟ او را به پیروی از خود دعوت می‌کند و عبادت بت‌ها را عبادت شیطان و وهم می‌خواند و پدرش را از عذاب خداوند بر حذر می‌دارد. پدر او را با خشم از خود می‌راند. او با ادب، خشم پدر را فرو می‌نشانند و خود از محیط او هام دوری می‌جوید.

سورة «شعراء» از آیه ۷۰، ابراهیم را می‌نمایاند که با قوم خود به احتجاج برخاسته است و آن‌ها را برای بت پرستی‌شان سرزنش می‌کند؛ می‌کوشد تا مگر چشم آن مردم را به تدبیر و تصرف خداوند یکتا باز کند. می‌گوید: [پروردگار شما] همان پروردگاری است که مرا آفریده و هدایت‌م کرده، سیر و سیرابم می‌کند، شفایم می‌بخشد، زنده‌ام کرده و می‌میراند و من چشم‌آمرزش به او دارم. آن‌گاه از خداوند می‌خواهد که به وی «حکم» عنایت کند: (حکومت کامل ایمان و تشخیص حق و باطل). و الحاق به صالحین را می‌طلبد، چشم به آینده دارد، تا زبان صدق و حقش در میان آیندگان چون حجت باقی، بماند و وارث فردوس برین شود و آمرزش پدر و سرافرازی روز رستاخیز را درخواست می‌کند.

سورة «بقره» آیه ۲۵۸، ابراهیم بت شکن را در برابر پادشاه مستبد و مستعبد<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که در برابر آن متکبر جبار ایستاده با وی محاجه می‌کند و با برهان حیات و تسخیر و تصرف، پروردگار را می‌نمایاند،<sup>۲</sup> تا باد غرور خدایی‌اش را

۱. پادشاه خودکامه‌ای که خواستار به بندگی گرفتن انسان‌ها و پرستش خویش از طرف آنان است.

۲. برهانی که ابراهیم در برابر آن پادشاه می‌آورد این است که: پروردگار من زنده می‌کند و می‌میراند، پادشاه گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم، و منظورش عفو و زنده نگاه داشتن زندانیان محکوم به اعدام بود. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، اگر تو هم خدایی و قدرت تسخیر جهان و تصرف در پدیده‌های آفرینش داری آن را از مغرب بالا بیاور! در اینجا بود که آن پوشنده حق و کسی که در برابر پدیده‌های آشکار قدرت پروردگار چشم بر روی هم گذاشته بود، مبهوت و سرگردان شد و باد غرورش خوابید، اما به حقیقت ایمان نیاورد، زیرا خداوند کسی را راهبری نمی‌کند که خود درهای هدایت را به روی خود بسته است.



می خواباند و مبهوتش می سازد.

در آیه ۲۶۰، ابراهیم را با زبان الحاح و تضرع از پروردگار می نمایاند که برای اطمینان قلبش سرّ حیات و راز معاد را به وی نشان دهد. پروردگارش به او گرفتن و آموختن چهار طیر را می آموزد!

سوره «صافات»، از آیه ۸۳، ابراهیم را - با قلب سلیم و احتجاج با پدر و قومش، در نظر گرفتن اختران، روی گرداندن از خلق، خطاب مسخره آمیزش با بت‌ها، دستگیری‌اش، محکوم شدنش به سوختن در آتش، رسیدن بشارتش به فرزندى بردبار و صالح - نشان می‌دهد و می‌گوید: چون فرزند ابراهیم بالغ و نیرومند شد، چنان که می‌توانست با پدرش همکار و کوشا باشد، ابراهیم به او گفت: من در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم؛ بنگر چه می‌بینی؟ فرزند گفت: پدر جان! مأموریت خود را انجام ده، ان شاء الله مرا از صابران خواهی یافت. همین که هر دو تسلیم شدند و [یک جانب] پیشانی فرزند را بر خاک نهاد، ندا در دادیم که ای ابراهیم خوابت را تحقق بخشیدی... این خود ابتلایی آشکارا بود.

این خلاصه مضمون آیاتی است که در سوره‌های مختلف و با لحن و تعبیرات مخصوص به هر سوره‌ای، ابراهیم را از هر رو و هر جهت، و در میان جواذب محیط و علاقه‌ها و عواطف از یک سوی، و از سوی دیگر ابتلای به اندیشه‌ها و جواذب فکری نشان می‌دهد.

اگر مقصود از کلمات «بکلمات» در آیه مورد بحث، عبارات و الفاظ یا تکلیف ساده باشد، با گرفتاری و ابتلاء و اتمام تناسب ندارد و درست نمی‌آید. پس، باید آن کلمات را سرّ و حقیقتی باشد که خاطر ابراهیم را فرا گرفته و او را به سوی خود کشانده و مبتلایش کرده بود. نکره بودن «کلمات» هم همین معانی را می‌رساند. چنانکه در آیات دیگر هر جا کلمه و کلمات آمده نظر به حقایق یا مطالبی است که





بصورت الفاظ یا اعیان موجودات یا صور نفسانی درآمده، و پیوسته به متکلم و مؤثر و محرک در نفوس است؛ مانند: ﴿بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ﴾<sup>۱</sup>، ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾<sup>۲</sup>، ﴿لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي﴾<sup>۳</sup>، ﴿وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ﴾<sup>۴</sup>، ﴿جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً﴾<sup>۵</sup>. با توجه به معانی «کلمه» و «کلمات» در دیگر آیات، شاید کلمات مورد ابتلای ابراهیم، حقیقت ملکوتی و اعیان ثابت موجودات عالم بوده<sup>۶</sup> که در فطرت تابناک ابراهیم پرتو افکنده و با خواسته‌ها و جنبش‌های ضمیر او آن چنان پیوند یافته که او را به خود مبتلا کرده و به سوی خود کشانده است تا به حدی که آثار آن حقایق در باطن او به حد کمال رسیده و تحقق یافته است.

گویا این همان کلماتی است که آدم را دریافت. و چون در محیط فطرت بود و دچار جاذبه مخالف نبود، او را یکسره به سوی توبه برگرداند؛ ولی ابراهیم که در محیط عادات و تقالید چشم گشوده بود، نخست گرفتار جواذب متضاد گردید، آن گاه کلمات او را به سوی خود کشید و ابراهیم آن‌ها را به صورت مؤثرتر و نمایان‌تری به اتمام رساند: «کلمه» ربوبیت ابراهیم را به کشف و مشاهده ملکوت و تغییر وجه

۱. «به کلمه‌ای از خود که نامش مسیح است». آل عمران (۳)، ۴۵.

۲. «آنگاه آدم از پروردگار خویش کلماتی دریافت کرد». البقره (۲)، ۳۷.

۳. «کلمات» به صورت نکره آمده است، و نکره آمدن گاه برای تعظیم و اهمیت موضوع و راز و حقیقتی است که بر همگان روشن نیست، چنان که «کلمه» در آیات بعدی که به عنوان شاهد مثال آورده نیز دارای اهمیت مخصوص هستند.

۳. «اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب بود...». الکهف (۱۸)، ۱۰۹.

۴. «کلمه پروا پیشگی را با آنان همراه داشت». الفتح (۴۸)، ۲۶.

۵. «و آن را کلمه‌ای ماندگار کرد». الزخرف (۴۳)، ۲۸.

۶. همه آنچه در جهان محسوسات و واقعیات ما مشاهده می‌شود، نمونه‌ای عینی و زوال‌پذیر از حقیقتی است که در ملکوت پروردگار به طور ثابت و پایدار وجود دارد. این حقیقت ثابت ملکوتی در آینه فطرتی می‌تابد که پاک و خالص و نیالوده مانده باشد.

۷. ن. ک. به شرح آیه ۳۷ همین سوره.



پیش برد. «کلمه» پی جویی از سر حیات و بقا، او را تا اطمینان و یقین رساند؛ «کلمه» فداکاری و گذشت در راه حق و نجات خلق، او را تا به آتش رفتن و قطع علاقه‌ها کشاند؛ «کلمه» تسلیم در برابر اراده پروردگار او را تا ذبح فرزند به دست خود نمایاند. این کلمات و بینشی که در فطرت آدمی نهاده شده، خود محرک به کمال علمی و عملی است. تقلید، شهوات و دیگر انگیزه‌های نفسانی، حجاب فطرت و مانع تابش آیات و پیوند سررشته آیات با کلمات، می‌گردد. به این جهت، این کلمات در عموم چنان جنبشی ندارد که مبتلا سازد و به سوی اتمام بکشاند. اگر هم اندک کششی پدید آید، چندان نخواهد پایید که سست و متوقف می‌شود. انگیزه‌های فطری چون حباب‌هایی است که از عمق نهاد آدمی می‌جوشد و با برخورد به امواج مخالف درهم می‌شکند و محو می‌شود. اگر در دوره بی آرایش بروز کلمات، و تصادم با آثار محیط، تقلید، عادات و شهوات، کلمات محو نشود، کشمکشی در باطن پدید می‌آید و شخص مبتلا می‌شود. در این صورت، یا عوامل عارضی رابطه فطرت را با عقل اکتسابی قطع می‌کند و از ابتلا به کلمات درونی و اتمام آن منصرف می‌دارد؛ و یا کلمات حق جویی و پی بردن به اسرار حیات و موت و فداکاری برای نجات خلق، که در سرشت همه کم و بیش نقش بسته است، نفوس را تا حد کمال و تمام پیش می‌برد.

کسی را که حکمت خداوند و اراده او می‌خواهد به مقام پیشوایی مطلق برساند، نخست به این گونه کلمات مبتلا می‌گرداند، آن‌گاه با امداد خاص خود به کمالش می‌رساند.

ابراهیم، چنان که کلمات نفسانی در ذاتش تحقق یافت، کلمه صبر و تحمل، گذشت و عفو از خودی و بیگانه، زن بدخوی و بهانه جوی، مهمان‌نوازی و بخشش در راه خدا، آداب ظاهری و نظافت بدنی (که همان سنن ده گانه است)، همه را به



کمال رسانند. پس هر یک از این کلمات مورد ابتلای او بوده است، و آنچه در تفاسیر و روایات درباره کلمات دیده می شود، مصادیق و نمونه هایی است از کلمات باطنی و ظاهری.<sup>۱</sup>

بعضی از مفسرین<sup>۲</sup> کلمات را خصال ده گانه گرفته اند که آن را «سنت ابراهیم» و «خصال فطرت» می گویند: پنج خصلت درباره نظافت و ترتیب سر و روی و پنج خصلت درباره بدن است. این تطبیق از ابن عباس نقل شده است<sup>۳</sup> و یکی از محققین عصر، مرحوم عبده، به این تطبیق سخت اعتراض می کند و آن را از تطبیق های اسرائیلی می شمارد،<sup>۴</sup> با آنکه این انطباق بی مورد به نظر نمی رسد؛ زیرا تنظیف و ترتیب و تحسین ظاهر برای عامه مردم، اگر چه مورد توجه باشد، ولی از

۱. شیخ صدوق در ذیل آیه شریفه «وإذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات» ضمن اینکه روایتی را از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام درباره کلماتی که ابراهیم بدان واسطه مورد آزمایش قرار گرفت، بیان می کند؛ پس از آن توضیحی دیگر و از دیدگاه دیگری امتحانات حضرت ابراهیم علیه السلام را بیان می کند مانند امتحان شدن به: یقین، معرفت به قدیم بودن ذات باری تعالی و توحید و منزّه بودن از شرک، حلم، شجاعت، سخاوت و کرامت، گوشه گیری از خانواده و عشیره، امر به معروف و نهی از منکر، توکل، صبر و تحمل گرفتاری ها و... شیخ صدوق برای هر یک از این موارد امتحان الهی آیات قرآنی را به عنوان شاهد ذکر کرده است، ن.ک: الصدوق، معانی الاخبار، مکتبه الصدوق، ۱۳۷۹ ه.ق، ص ۱۲۶-۱۳۰.

۲. از جمله آنان: شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۴۵ و ۴۴۶، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

۳. الطبری، مجمع البیان، همان، ص ۳۷۷-۳۷۸.

۴. مرحوم عبده در این باره می گوید: «چنین تفسیری بی شک با هدف سبک کردن دین مسلمانان وارد تفاسیر شده است. چه سخافتی از این سبک تر که کسی بگوید: خداوند نبی بی از انبیاء الهی را با امور ساده ای چون نظافت ظاهری امتحان می کند و او را توصیف می کند که او به نحو کامل آن را انجام داد و این ها مقدمه ای است برای این که او رهبر مردم باشد و ریشه برای درخت نبوت. این گونه خصلت پیش پا افتاده چون آداب ظاهری، مسواک زدن، ناخن گرفتن، ختنه کردن و... از اموری است که حتی بچه های خردسال هم رعایت می کنند و برای آن ها کار بزرگی نیست، حال چگونه می توان این موارد را مورد امتحان و ابتلاء نبی بی از انبیای الهی چون ابراهیم بدانیم؟» ن.ک: رشیدرضا، محمد، المنار، همان، ص ۴۵۴.

ابتلائات نیست؛ این‌ها برای کسی که در معرض مقام امامت و دارای چنان شعور و احساس توانا و دقیقی باشد، از موارد ابتلا به شمار می‌آید، زیرا چنین شخصی، با ابتلا به کمالات معنوی، نمی‌تواند از توجه به ظاهر و تحسین آن غافل باشد؛ چنان که بسیاری از اهل نظر و فکر و دارندگان مقام علمی و روحی که به نظافت مو و دندان و لباس و آراستگی ظاهر توجه ندارند، شایسته مقام پیشوایی نیستند.

از روایات ما، که دستور ده‌گانه طهارت به ابراهیم، بعد از رسیدن به مقام امامت ذکر شده، معلوم می‌شود که این‌گونه امور ظاهری از موارد ابتلا و مقدمات امامت نیست.<sup>۱</sup>

خلاصه آنکه بیش و پیش از گفته‌های مفسرین، از آیاتی که درباره این فرد عالی الهی آمده، به فطرت قاهر و جواذب معنوی و ادراکات عقلی و ابتلا در میان جواذب و به سیر کلمات و اتمام آن می‌توان آشنا شد و با تأمل در آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره زخرف، جامع همه این معانی را می‌توان دریافت: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ. إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ. وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾

«آن‌گاه که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: من بیزارم از آنچه شما می‌پرستید. مگر آن که سرشت مرا برنهاد، پس همان است که به زودی مرا هدایت می‌کند. و آن را کلمه پایداری در پی خود قرار داد شاید که برگردند». پس از اتمام کلمات، یا با اتمام و به کمال رساندن آن، شایسته مقام والای امامت شد؛ یا [با] اتمام کلمات خود [شایسته] رسیدن به آن مقام گردید.

«قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». پس امامت جعل الهی است، آن‌هم نه تنها جعل تشریحی و قرار دادی و بدون سابقه‌ای، بلکه آن، مسبوق و مترتب است به اتمام و

۱. القمی، حسن بن علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، همان، ص ۵۹.



تحقق یافتن کلمات در شخصیت برازنده و فوق طبیعت عمومی. از این جهت، بدون حرف ربط و تفریع، که دلالت بر مغایرت دو جمله دارد، مانند «فقال»، این مقام به او اعلام شده است. چنان که از مضمون آیه و مفهوم لفظ «اماماً» و اطلاق آن فهمیده می‌شود، امام نمونه کامل همه کمالات عقلی، نفسانی و بدنی است. و چون همه این خصوصیات و ابتلائات و کمالات برای مقام نبوت و رسالت بیان نشده است، باید مقام امام خود برتر از نبی و رسولی باشد که کلمات را اتمام نکرده و به مقام امامت نرسیده است. پس هر نبی و رسول عالی قدری دارای مقام امامت هم هست.

گویا آخرین ابتلای ابراهیم، ابتلا به کلمه «اسلام» بوده که همان تسلیم به امر و اراده خداوند است. او با تسلیم شدن به امر خداوند و تن دادن به ذبح یگانه فرزندش، این کلمه را هم به اتمام رساند. تکلیف بنای بیت، برای ابقا و تمثیل کلمه توحید، آن هم در میان بیابان خشک و دور افتاده‌ای، نیز از ابتلائات او بود که هر دو را در پایان عمر خود انجام داد.

«قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي»؟! درخواست امامت برای ذریه، دلالت بر این واقعیت دارد که آن گاه به مقام امامت رسید که فرزندی داشته و در ناصیه آن‌ها و اولادشان این شایستگی را می‌خوانده است، از این جهت چنین درخواستی کرد. و همین که در اواخر عمر دارای ذریه و فرزندی شده و این درخواست را برای آن‌ها کرده، می‌رساند که اتمام کامل کلمات و رسیدن به مقام امامت پس از نبوتش بوده است. با آنکه ابراهیم با ابتلا به کلمات و اتمام آن، به این مقام رسید، اگر در ذریه‌اش شایستگی چنین مقامی را نمی‌دید، با لحن استفهام و طلب: «و مِنْ ذُرِّيَّتِي»؟! که در آن چشم امید به اجابت خداوند و شایستگی ذریه نمایان است، این درخواست را نمی‌کرد. گویا در این درخواست ابراهیم به وراثت فکری و خونی ذریه توجه



داشت، ولی قانون وراثت، هر چند مؤثر باشد، برای احراز مقام امامت کافی نیست. برای رسیدن به این مقام شرایط و مقدمات نفسانی و عملی دیگر هم می‌باید:

«قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». این عهد باید همان ابتلا به کلمات و اتمام آن باشد، زیرا انحراف‌های نفسانی و ظلم، به هر صورت که باشد، توجّه انسان را از کلمات و ابتلای به آن برمی‌گرداند و منشأ ظلمتی در باطن می‌شود که کلمات، فطرت را در تاریکی می‌دارد و از معرض تابش آیات و کلمات وجود در حجابش می‌دارد. از این جهت، یا ابتلائی پیش نمی‌آید و یا اگر هم توجّه و ابتلایی باشد، دیری نمی‌پاید که طغیان و تاریکی ظلم، ناحیه روشن نفس را تاریک می‌گرداند و «کلمات» را به محاق می‌برد. این چنین شخصی یکسره از عهد فطرت که ابتلا و اتمام کلمات است، رانده و دور می‌گردد. معنای نایل نشدن ظالم به این عهد مخصوص، همین است که ظالم از این عهد چنان دور است که به آن دسترسی هم ندارد.

با توجّه به آنچه گفته شد، از این آیه مختصر، که نمونه‌ای از اعجاز در بلاغت، تمثیل و بیان معانی اسرار امامت و شرایط آن است،<sup>۱</sup> مطالب زیر استنباط می‌شود:

۱) ابراهیم چون مبتلای به کلمات شد به مقام امامت رسید. و این ابتلا از جهت ضمیر قاهر و انگیزه فطرتِ درخشان و استعداد مخصوص نفسانی او بود. بنابراین، سازمان نفسانی امام باید فوق طبیعت عمومی دیگران باشد تا مبتلای به کلمات گردد و از عهده این عهد چنان که باید، برآید و در همه کمالات فعلیت یابد.

۱. یکی از وجوه اعجاز، ایجاز است؛ یعنی در الفاظی حداقل، حداکثر معانی گنجانیده شده است. و بلاغت آن در این است که با یک تمثیل کوتاه: (تصویر ابراهیم در حال درخواست و پرسش و پاسخ پروردگار که عهد من به ستمگران نمی‌رسد) همه مطالب لازم را رسانیده است. به طوری که اگر کتاب‌ها در شرح و تفسیر این چند کلمه از آیه نوشته شود، باز هم جای دارد و افکار و نگرش‌های دیگری، متناسب با هر زمان و شرایطی، نکته تازه‌تر و ژرف‌تری از آن برداشت می‌کند.



پس از گذشت از این مراحل است که برای هدایت عامه مردم امام و پیشوا می شود تا با هدایت وجودی و منطقی خاص خود تحوّل در نوع انسان پدید آرد. بنابراین خصوصیات و ممیزات نفسانی، نمی توان او را همانند نوع عمومی انسان دانست؛ بلکه فاصله او از نوع انسان مانند فاصله انسان با انواع دیگر حیوان یا، به تعبیر دیگر، جهشی در مسیر تکامل انسان است.

در آیه ۷۲ و ۷۳ سوره «انبیاء»، کسانی را که از فرزندان و ذریه ابراهیم به مقام امامت رسیدند چنین معرفی و توصیف می کند: ﴿ووهبنا له إسحاق و یعقوب نافلةً و کلاً جعلنا صالحین . و جعلناهم ائمةً یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة و کانوا لنا عابدین﴾<sup>۱</sup> «و بخشودیم به او اسحاق و یعقوب را در حالی که افزایشی بود، و همه را شایستگان گردانیدیم. و آن‌ها را پیشوایانی گردانیدیم که به امر ما هدایت می کردند، و وحی کردیم به آن‌ها انجام کارهای گزیده و به پا داشتن نماز و دادن زکات را، و همان پرستندگان ما بودند». تعبیرات «وهبنا»، «نافله» و «جعلنا صالحین»، در این آیه می‌رساند که سرشت اولی این‌ها، پیش از امامت، برتر از طبایع عمومی بشر و جهشی در خلقت بوده است. چون «هبه» بخشش بلاعوض و غیر مورد انتظار است، و «نافله» غنیمت و بازیافت بیش از انتظار و بیش از فرض است، و «جعل» صلاحیت و آمادگی پیش از مقام امامت را می‌رساند. با این سرشت عالی و شایستگی نفسانی بود که خداوند آن‌ها را ائمه‌ای قرار داد که از هر جهت بشر را هدایت کنند و به جلو ببرند. قلوب این‌ها با ارتباط به وحی، سرچشمه خیرات گردید و خود به خود به پا دارنده نماز و دهنده زکات بودند؛ چون (أوحینا الیهم فعل الخیرات و اقامة صلاة و ایتاء زکات) غیر از امر به خیرات و نماز و زکات و تکلیف به این‌هاست. در پایان این آیه عبودیت برای خدا و عدم

انحراف آن‌ها را تذکر داده است.

۲) امام، پس از آن شایستگی و ابتلا، باید کلمات را به اتمام رساند و کلمات در وجودش تحقق یابد و در همه کمالات انسانی به فعلیت رسد. آیه ۲۴ سوره «سجده» وضع سابق و لاحق امام و امامت را چنین معرفی می‌کند: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾: «و از آن‌ها پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کردند، پس از آنکه زمانی صبر کردند و چنین بودند که همی به آیات ما یقین می‌یافتند».

۳) از «انی جاعلک للناس» که نسبت جعل را خداوند به خود داده و با «لام» انتفاع<sup>۱</sup> آمده است، معلوم می‌شود که امامت جعل الهی و به سود عموم مردم است. چون حس هدایت جویی و تقلید و پیروی از نمونه، از احساسات فطری و درونی بشری است که حکمت پروردگاری، به حسب قانون عمومی تکامل، در وی پدید آورده است. و همان سان که مطابق با سازمان غریزی، برای هر پدیده زنده‌ای اعضا و ابزاری آفریده شده و به سوی به کار بردن آن هدایت شده و در محیط خارج هم وسایل رفع نیازمندی فراهم آمده؛ باید برای حس پیروی و نمونه جویی هم، نمونه‌هایی هر چه کامل‌تر بیافریند تا این حس و انگیزه مطلوب خود را بیابد و از آن پیروی کند. همان‌طور که آفرینش متناسب مرد و زن و اختلاف ذوق‌های علمی و هنری هم به حسب همین قانون تطابق و تکامل است. هر چه تاریخ زندگی آدمی را بیشتر بررسی کنیم، نشان این خواست و انگیزه نمونه یابی را آشکارتر از هر خواستی می‌نگریم و می‌بینیم که آدمی در هر وضع و در هر زمان جویای نمونه‌هایی از کمال انسانی بوده است، و در هر کسی، یک یا چند کمال یافته او را به پیشوایی

۱. لام به معانی مختلف می‌آید از جمله به معنای: «به سود، به نفع». و آن را «لام انتفاع» گویند. و در این آیه «الناس» یعنی به سود عموم مردم.





گرفته است، هرچند [پیشوایش] در جهاتی ناقص بوده است. گویا در ذهن آدمی مقیاسی است که نمونه‌های کمال را با آن می‌سنجد تا کدام بیشتر با آن مقیاس مطابق شود. اگر با این سنجش، کامل‌تری را یافت از او پیروی می‌کند، و اگر نیافت، در پای همان که یافته می‌ایستد. و برای تجسم عظمت و کمال او مجسمه‌ای از چوب و سنگ می‌سازد و از معنی به صورت می‌پردازد!

۴) از جمله استفهامی «و من ذریتی؟»، که درخواستی با استرحام و نگرانی است، تأثیر وراثت فکری و روحی را در ذریه، برای نیل به مقام امامت، می‌توان فهمید. و جواب «لاینال عهدی الظالمین» صریح است در اینکه عدم سوء سابقه؛ طهارت از گناه و ظلم؛ و استقامت در راه حق؛ با وراثت فکری و اخلاقی، شرط نیل به مقام امامت است. و طلب مطلق امامت برای ذریه، مشعر به بقا و دوام مقام امامت در ذریه ابراهیم است. این مقام مانند نبوت و رسالت نیست که پایان پذیرد، زیرا نبوت با ابلاغ و تشریح اصول کامل اعتقادی و تکلیفی و بازگذاشتن درهای اجتهاد و آزاد کردن عقول از اوام، ختم می‌شود و دیگر احتیاج به پیغمبری نیست؛ ولی احتیاج به نمونه کامل انسانی برای هدایت و تکمیل دیگران، همیشگی است. و هرگاه احساس به این احتیاج و تقاضا در عامه مردم بیدار شد و آماده پذیرش شدند، بر مبدأ فیاض است که چنین فرد کامل و رهبری را برانگیزد، آن سان که افاضه هر خیر و کمالی وابسته به درخواست و استعداد طالب است. این قانون تقاضا و افاضه در سراسر زندگی فردی، اجتماعی، طبیعی و غریزی و ارادی، پیوسته مشهود است، گرچه بیشتر مردم از آن غافل‌اند.

نمونه مشهود قانون تقاضا و افاضه، تغییر ترکیب استعداد مزاجی و رشد و نمو جنین است که، متناسب با آن تغییرات، پیوسته ترکیبات غذایی خون و شیر مادر تغییر می‌یابد و همین که مزاج بدن از شیر بی‌نیاز شد، شیر در پستان مادر می‌خشکد و



دندان در فک طفل می‌روید. در زمان شیرخوارگی هر اندازه گرسنگی و تقاضا در طفل بیشتر شود، تولید و جوشش شیر در پستان بیشتر می‌گردد.

همان قدرتی که ناچیزترین نیازمندی‌های طبیعی و تقاضاهای غریزی و فطری هر پدیده‌ای را برمی‌آورد و بر طبق تقاضا و نیاز صادقانه آن را بی‌نیاز می‌گرداند، چون احساس و تقاضای به امام و رهبر در نفوس مردم به طور قابل ملاحظه‌ای بیدار گشت و از حد محدود و ناقص زمامداران و مردان عادی دین و سیاست روز و اقطاب و مرشدها درگذشت، همان قدرت، قوای فعّاله عالم را متوجّه می‌گرداند تا از زیر پرده غیب و از منابع و معادن صُور، چنین نمونه کامل را پدید آرد. گویا در زمان ابراهیم خلیل و در آن سرفصل تاریخی، بخصوص در سرزمین بابل که فریبکاری و بازیگری رهبران و کاهنان موجب سرخوردگی عامه مردم از آنان شده بود، احتیاج به امام را مردمی به شدت احساس می‌کردند. همچنین در دوره جاهلیت قبل از اسلام، این تقاضا و شعور و احساس در نفوس عامه مردم جهان، به خصوص عرب، بیدار شده بود. وجود و شخصیت کامل رسول اکرم و خاندان او و راه و روش آنان و تعالیم اوّل اسلام، توجّه به امامت کامل و تقاضای آن را در نفوس مسلمانان تا چندی همی باقی و بیدار می‌داشت و به مقتضای آن، امامان عالی قدری در میان مردم بودند. همین که افکار و نفوس مسلمانان منحرف گردید و به سوی امامان ناقص منصرف شد، امامت مطلق و سرشار به نماند و سرشار به نماند شیری که در پستان واپس رود و بخشکد، گرچه اصل مایه و وجود آن باقی است، در زیر پرده غیب پنهان شد. تا آن‌گاه که جهان را ظلمت ظلم بپوشاند و امید مردم از رهبری و توانایی و رستگاری رهبران ناقص بریده گردد و احساس به احتیاج و تقاضای به امامت عالی جهانی در نفوس خلق بیدار شود، قدرت فعّاله پروردگار این سرمایه واپس رفته فیض و عدل را به جریان می‌اندازد: «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْاَرْضَ قِسْطًا وَّ عَدْلًا بَعْدَ مَا مِلَّتْ

ظُلماً و جُوراً<sup>۱</sup>.

گرچه صورت واقعی و حقیقت امام، به مقتضای تقاضای نفوس، گاه آشکار است و گاه پنهان می‌شود، ولی مظهر و صورتی از مقام معنوی و فکری امام همیشه در میان مردم باید محسوس و باقی باشد تا نقشه امامت، که بزرگ‌ترین و مؤثرترین نقش رهبری و کمال خلق است، به صورت نقش ثابت و پایداری مستقر گردد. اگر مجسمه امام برپا شود، چنانکه برای باقی و زنده داشتن قهرمان و مفاخر تاریخی و الهام گرفتن از آنها مجسمه می‌سازند، این خود راهزن توحید و حق‌پرستی و معنا را زیر جسم پنهان داشتن و به صورت گراییدن و به جاهلیت و گمراهی برگشتن است که ابراهیم خود برای درهم شکستن مجسمه‌های آن به پا خاست؛ [پس] باید ساختمانی باشد ساده و بی آرایش و به نام خدا و توحید و پاک از صورت‌ها و اوهام بشری و نمایاننده فکر و اندیشه و ابتلائات ابراهیم امام:

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا». «جعل مثابه»: (محل بازگشت پی در پی و تمایل نفوس که پیوسته روی به آن آورند و قصد آن کنند) نباید حکم تکلیفی برای مردم باشد، زیرا بیان حکم یا خبر از آن، با تعبیری مانند: «ثوبوا» یا «يجب أن تثوبوا» معروف‌تر و مناسب‌تر است. و نیز، اگر نظر به تکلیف و تشریح فریضه حج باشد، مثل سایر احکام، مناسب بود به مؤمنین به دین و آیین خطاب شود، نه آنکه از «جعل مثابه» برای عموم مردم خبر دهد. این معنا هم که خداوند قلبی را تکویناً محکوم و مقهور ساخته است تا بدان سوی روی آرند، درست نیست. این «جعل»، به قرینه مقام و تعبیر، باید مانند «جعل امامت» باشد. جعل امامت مطابق و در پی تقاضای رهبری است. جعل بیت به صورت «مثابه» نیز بر طبق کشش نفسانی انسان به محل

۱. خداوند زمین را به وسیله او پر از دادگری و عدالت می‌کند، پس از آنکه از ستمگری و بیداد پر شده است؛ الصّدوق، الأمالی، مؤسسة البعثة، قم، ۱۴۱۷ هـ. ق، ص ۷۸؛ المجلسی، بحار الانوار، همان، ج ۳، ص ۲۶۸.



امن و عدل است. این جویایی [امنیت] مانند امام جویی است، و توجه به چنین خانه‌ای که فطرت حق جویی و عدل را بیدار سازد، از کشش‌ها و خواسته‌های درونی آدمی و به سود اوست: «مَثَابَةُ لِلنَّاسِ»، ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾<sup>۱</sup>.

چنان که مبادی غضب و شهوت و دیگر قوای فرعی و پیچیده نفسانی، هر یک محیط و محل مناسب برای خود می‌جویند و می‌کوشند تا انسان را، با همه قوای متضادی که دارد، به سوی آن محیط بکشانند، انگیزه خیر و صلاح و حق پرستی [نیز] به حوزه‌ای می‌کشاند که فطرت حق پرستی و خیر، بدون مزاحمت، از جای برخیزد و بروز کند. همان سان که مردمی به سوی شهوات و برتری جویی و محیط مناسب به آن می‌گرایند، مردمی هم به سائق فطرت و تربیت پیامبران می‌کوشند تا ارزش‌های انسان را بالا برند و قوی گردانند و خود را به محیط خیر و حق برسانند. پس، این گونه انگیزه تعالی جویی از خواست‌های فطری، بلکه یگانه خواسته و جاذبه بشری است و خواسته و انگیزه‌های دیگر از ریشه‌های نفسی و حیوانی برمی‌آید. «لِلنَّاسِ» گویا اشاره به همان جهت انسانیت است. این گونه انگیزه‌ها و مبادی انسانی چون مبتلای به بندها و جواذب غرایز است، می‌کوشد تا خود را از این بندها برهاند و به کمالات شایسته خود برساند. از این رو همین که امام را با ابتلائات معنوی و اتمام کلماتش شناخت، شیفته او می‌شود و می‌خواهد در ولایت او درآید. صورتی از ولایت امام همین خانه است که بنا و مناسک و آداب آن معنای

۱. «و زیارت خانه برای خدا بر مردم واجب است». آل عمران (۳)، ۹۷. منظور مؤلف این است که در این آیه از سوره آل عمران، زیارت خانه را، با حرف علی، بر مردم واجب و تکلیف کرده است. اما در آن آیه، «مَثَابَةُ لِلنَّاسِ» با لام انتفاع، آن خانه را محل امن و عدلی به سود مردم و برای مردم قرار داده است. این نکته که «جعل مَثَابَةَ» نباید حکم تکلیفی برای مردم باشد، را به قرینه جایگاه سخن در آیه و موقعیت و مقام ابراهیم و به تعبیر «جعل» که هم برای امامت آمده است و هم برای یک جایگاه امن و عدل، می‌توان دریافت و مؤلف محترم از همین قراین چنان توضیحی داده است.



امامت ابراهیم را تصویر و تجسیم می‌کند. چنان تصویری که نه زیان فکری و اعتقادی و راهزنی مجسمه را دارد و نه تنها شمایل ظاهری را می‌نمایاند و نه تنها، مانند کتاب، فقط شرح حال است. این خانه، با همه آدابش، تصویری است که چهره ابراهیم را در عالی‌ترین صورت معنوی و وضع ظاهری در خیال ترسیم می‌کند و شخص حاج، خود را با او هم قدم و هم صدا و با اندیشه‌های بلند او آشنا می‌بیند و همان کلماتی که از ضمیر ابراهیم برانگیخته شد و به آن مبتلا گردید تا تماشا کرد، در ضمیری که به رموز این بیت آشنا شود و صورت معنوی ابراهیم را در آن بنگرد، برانگیخته می‌شود. امامت ابراهیم قلوب مردم مستعد را پیرو او می‌گرداند؛ «مثابه» شدن این خانه هم نفوس مستعدی را به سوی آن می‌کشاند، تا در گیرودار زندگی از دور و نزدیک به سوی آن روی آورند و به آنجا رفت و آمد کنند، تا اندک اندک حق و کلمات او که در عموم مردم (نه مانند ابراهیم) به کمال و تمام نمی‌رسد، حاکم شود و نفوس از کشمکش‌ها، تشویش‌ها و جاذبه‌های مختلف و نگرانی‌هایی که از خودبینی و سوداندیشی و برتری جویی برمی‌آید برهند و به آرامش و امنیت خدایی گرایند: «وامناً».

پس از روی آوردن و رفت و آمد پی در پی، چهره حقیقی ابراهیم و قیام او به اتمام کلمات و وظایف امامت رخ می‌نماید و از میان بنای بیت و سنگ و گِل، آن نقشه ابراهیم ظاهر می‌شود، همان طور که چهره مردان فداکار و نمونه‌های غیرت و ملیت یا پستی و شهوت، عواطف و ملیت و شهوت را بیدار می‌کند، چهره ابراهیم و قیام او فطرت حق پرستی و قیام به وظایف انسانی را برمی‌انگیزد و در صورت و حال قیام به نماز، نمایان و آغاز می‌گردد:

«وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلِّیًّا». نباید مقصود از «مقام ابراهیم» مکان محدود یا سنگ مخصوصی باشد که ابراهیم هنگام ساختن بیت بالای آن ایستاده است -



چنان که بعضی گفته‌اند - زیرا بنابراین، اولاً امر «اتَّخِذُوا» محدود به ظرف غیر معین می‌شود که در همه جا و برای همیشه قابل اجرا نیست، و این بر خلاف ظاهر آیه است؛ ثانیاً آن را چگونه باید یافت و چگونه ابراهیم از آغاز بنای کعبه بالای سنگ مخصوصی یا در مکان محدودی ایستاده و از همه سو دیوارها را بالا برده است؟ بیشتر مفسرین همه حَرَم و مواقف حج را «مقام ابراهیم» دانسته‌اند. «مِن» تبعیضی و اصطلاح رایجی مانند: «مقام علم»، «مقام روحانی»، «مقام عبادت»، دلالت بر همین توسعه معنای مقام در اینجا دارد. بنابراین، جای مخصوصی که در کنار کعبه بنا شده و نماز در آن واجب است، باید رمزی از مقام واقعی و موسع ابراهیم باشد که برای اتمام کلمات و اعلام حق و برای خدا در آن قیام کرد و دیگران باید آنجا را به یاد ابراهیم مصلی گیرند و برای خدا قیام کنند و به او تقرب جویند.

هر مسجدی که در هر ناحیه‌ای بپاشده چون شعبه و شعاعی از همان خانه نخستین است، باید «مثابه» برای مردم و مرکز امنیت باشد و به یاد قائمین به حق و برای حق در آن قیام کرد و صف آراست و پیوسته آن را از آلودگی به شرک و توجه به غیر خدا و نجاسات پاک نگه داشت.

«وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي». «عهد» تکلیف یا امر و دستور نیست، زیرا تکلیف و امر از طرف کسی است که خود تنها حاکمیت داشته باشد، ولی در عهد، پذیرش و بر عهده گرفتن متعهد هم شرط است. از حرف «الی» همچنین برمی آید که عهد به سوی آن‌ها آمده و گویا در وجود آن‌ها تحقق یافته است، نه آنکه از آن‌ها عهد گرفته شده باشد، زیرا در آن صورت باید «عهدنا مِن» عهدنا عن...» گفته شود. چون ابراهیم و اسماعیل حریم فکر و نفس خود را از آلودگی‌های دنیای غبارآلود و از شرک و اوهام و گناه و پلیدی‌ها پاک و برکنار داشتند و توحید خالص بر آن‌ها تجلی کرد، همین عهدی بود که خود به آن تحقق یافتند و با



همین عهد باید حریم بیت خدا را از هر آلودگی و آثار شرک پاک نگه دارند و نظامات آن خالص برای خدا و تطهیر نفوس باشد. چنانکه هر راه و روشی که به مطلوب برساند عهد محقق می‌شود که باید شخص سالک همیشه همان را در پیش گیرد و دیگران را نیز بر آن دارد و موانع را از سر راه رهروان بردارد.

چون این خانه مضاف و منسوب به ذات مقدّس الهی «بیتی» و مناسک آن ظهور و تمثّل همان راه و روشی است که ابراهیم و در پی او اسماعیل پیش گرفتند، تطهیر آن از آلودگی به شرک و پلیدی‌ها و انصراف از حق، اولین شرط طریق و طریق پیمان و مورد و وارد است:

«لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ». تطهیر خانه خدا و مناسک آن از هر چه ذهن را از توحید منصرف دارد و عاطفه و غریزه پستی را برانگیزد و امنیت داخلی نفسانی و محیط خارج را برهم زند. تطهیر از همه این‌ها به سود این گزیدگان و آماده کردن طریق آنان است: «ان طهّرا بیتی للطائفین...»، ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾<sup>۱</sup>. امر به تطهیر در این دو آیه، چون بدون متعلّق آمده، تعمیم را می‌رساند: این بیت خود و آداب و واجباتش تا لباس و حرکات و اندیشه حاج همه از هر جهت باید پاک باشد.

این چهار وصف و عنوان «الطائفین و...» می‌شود ناظر به دسته‌های مختلف باشد که هر دسته مطابق اندیشه و درکشان به صورتی هستند. احتمال دارد قاصدین حق و خانه او یک گروه در حالات مختلف باشند. گویا این اوصاف به ترتیب اشاره

۱. «و آنچه که جای خانه را برای ابراهیم آماده [برای پرستش] ساختیم [به او وحی کردیم] که هیچ چیز را با من انباز مگیر و خانه مرا برای طواف کنندگان و نماز برپای دارندگان و رکوع و سجده کنندگان پاک دار». الحج (۲۲)، ۲۶.

به مقامات و مراتبی است که ابراهیم خلیل پیمود: همین که حق برای سالک تجلی نمود، اراده و اندیشه او را که پیوسته به منافع و شهوات فردی است، به حق می پیوندد و مانند اجزای ریز و درشت جهان به گرد مرکز حق و سود عموم می گرداند. این حقیقت، در عالم صورت به صورت طواف پیرامون خانه منصوب به دست ابراهیم و منسوب و مضاف به خدا درمی آید. چون «طائف» از جواذب نفسانی و شخصی یکسره آزاد شد و با حرکات دایره‌ای حق را در هر جانب و هر جهت مشاهده کرد، ملازم و معتکف به آن می شود: «و العاکفین» یا به توصیف آیه سوره حج که به جای «العاکفین»، «القائمین» آمده، گویا اشاره به قیام به حق و وظیفه پس از طواف است. آن گاه عاکف، یا قائم، از نیم یا بیشتر وجود خود و جهان چشم می پوشد و فانی در پرتو عظمت و قدرت می شود و در برابر آن می خمد و برای قرب به آن می چمد و به صورت رکوع درمی آید: «والرّکع». پس از آنکه در انوار عظمت پوشیده و یکسره فانی شد، به صورت سجده از همه چیز چشم می پوشد و سر به خاک می نهد و هستی خود را در برابر اراده ازللی از دست می نهد: «السّجود».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»